سخنرانی مسجد مروی - جلسه 22

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤمِنُون) [1]

سخن در اَنحاء علوم قرآن بود به ظاهر و باطنش که از مطلع الفجر حجاز در مدّت 260 سال بروز کرده و دنیا را متلألأ و درخشان نموده است. قرآن به ظاهرش و باطنش که کلمات (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتاب) است از آن علم، اطّلاعات عجیب عظیم و محیّرالعقولی داده است که دیروز ده دوازدهتا از هزارتایش را اسم بردم. اجمالی از ابواب علوم قرآن فهرست کردم و هماکنون به ادامه آن می‌پردازیم.

سه عالم داریم؛ عالم اولی، عالم اخری و عالم دنیا. از این سه عالم در زیارت جامعه کبیره هم اسم برده شده است. عالم اولی، عالم قبل از آمدن به دنیا است. در آن عالم، عوامل و موجوداتی است که از صُقع ربوبی عزّ صدور و خلقت پیدا کرده، خلعت خلقت پوشیدهاند.

یک عالم هم عالم دنیاست. در این عالم دنیا هم از چند چیز نام بردیم: سماویّات، ارضیّات و معادن و نباتات و حیوان و انسان، جنبه روحانی انسان، جنبه مادّی و روانشناسی انسان، تشریع شرع در این عالم و تقنین قانون برای عمران این نشئه بشر و نشآت آینده بشر و اخبارات غیبی در ظاهر و باطن قرآن که در این نشئه نسبت به قصص ماضیه و حکایات و احادیث گذشته یا نسبت به آینده انجام شده است؛ آن‌هم ده قسم خبر غیبی از حدوث مطالب که کشف حقایق در آن بین، مهمتر است.

حضرت امیرالمؤمنین7 خطبههای ملاحم دارند. درباره بعضی از جنگ‌ها و وقایع آینده دنیا خبر مىدهند که چه جنگ‌های خونینی خواهد شد؟ ترک‌ها مىآیند و عرب‌ها را مىكوبند، همینطور هم شد.

مغول‌ها و تاتارها آمدند بنی‌العبّاس را از میان بردند، مراد از ترک‌ها آن‌ها هستند، نه ترک تبریز و قفقاز. [2]

به هر حالت اخبار و ملاحم امیرالمؤمنین7 زیاد و عجیب است، ولیکن اعجب و اغرب، اخباری است که از حقایق علمی مکشوفه داده‌اند. من باب مثال، یکی از نوامیس علمی که تا صد سال قبل مخفی بود آن است که بشر خیال می‌کرد نر و ماده، مال انسان و حیوان است. نر و ماده‌ای داریم که با هم نزدیک می‌شوند و اولاد به عمل می‌آید. بعد کشف شد خیر، درخت‌ها هم نر و مادّه دارند. سابقاً کشاورزها می‌گفتند درختی که میوه نمی‌دهد نر است، امّا درختی که میوه می‌دهد ماده است. لذا بید و چناران را درخت نر می‌دانستند زیرا میوه نمی دهند، امّا آن درختی که میوه می‌داد می‌گفتند ماده. اخیراً معلوم شده است که این سخن اشتباه است. درختان میوه‌دارها هم نر و ماده دارند. یک مدّتی خیال می‌کردند نر و ماده منحصر به درخت خرما است که گردی از نرش بگیرند به ماده‌اش بزنند تا او آبستن شود. قرآن هم می‌فرماید: (وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ) [3] قرآن، کشف از این مطلب کرده که بادها می‌آیند گرد درخت‌های نر را می‌گیرند و به درخت خرمای ماده می‌زنند. مثل منی که اگر از صلب مرد در رحم زن برود، زن آبستن می‌شود. بالاخره مشخص شد که زردآلو هم نر و ماده دارد. هر درختی و هر گیاهی، نر و ماده دارد. همین گیاهانی که در کوهستان می‌رویند، نر و ماده دارند و باید گرد نرشان به ماده‌شان برسد تا اینکه بارور و میوه‌دار شوند. این را علم جدید کشف کرده و به این کشف افتخار کرده‌اند. این نر و ماده‌ها در درختان دو جور است. یک‌وقت نر و ماده از یک تنه می‌رویند و روی یک تنه قائم می‌باشند مثل پنبه. در درخت پنبه، یک شاخه‌اش نر است، یک شاخه‌اش ماده. نر و ماده روی یک پا و یک استوانه می‌باشند. وقتی باد می‌وزد، نر و ماده دست به گردن هم می‌کنند، و قِران سعدین پیدا می‌شود، به هم می‌رسند، هم بستری می‌کنند، و بعد ماده اولاد می‌زاید. نر و ماده بعضی درخت‌ها روی دو استوانه است. یک درخت نر است و یک درخت ماده؛ مثل درخت سیب، زردآلو، گلابی که نر و ماده دارند، امّا نر و ماده‌شان از هم جدا هستند و باید باد بیاید تا درخت‌ها آبستن شوند. و به راستی، آیه: (وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ) جزو معجزات قرآن است و یک خبر غیبی است از این حقیقت علمی که ما بادها را فرستادیم آبستن کننده. باد آبستن می‌کند؟ آری، مثل زن و مرد حیوانات و انسان. [4]

قرآن به ظاهر و باطنش فرموده است از هر چیزی جفت آفریدیم، نر و مادّه در هر چیزی است: (وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُون) [5] اصلاً ممکنات همین‌طورند. یک کلمه برای آقایان عرض کنم. آقایان طلاّب علوم دینیّه! آن کسی که زن ندارد و شوهر ندارد فقط خداست که صمد

است. نه زن دارد نه اولاد و نه همسر: (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) [6] باقی ممکنات، نر و مادهاند. به تعبیر فلاسفه: «کلّ ممکن زوجٌ ترکیبی، له ماهیّتٌ و وجود» وجود نر و ماهیّت ماده است. این نر و ماده باهم ترکیب شدهاند و ممکنات به عمل آمدهاند. همه اشیاء نر و ماده دارند جز خدا که نه زن کسی است نه شوهر کسی.

قرآن در هزار و سیصد و اندی سال قبل به ظاهر و باطن قرآن، به ناموس زوجیّت ساریه در اشیاء به صراحت تذکّر داده است. یک روایتی است که خیال مکنم خرده خرده حقیقتش کشف شود. روایتی است از امام باقر7 که فرمود: این ریگ‌های تُهامه هم اولاد مکنند و مزایند و زیاد مشوند. [7] حالا باید انتظار کشید که این سخن فهمیده شود. این ریگ‌ها هم نر و ماده دارند. باید گفت بعضی جاها مزایند. انشاءالله خداوند همه شما را با پول خودتان مکّهای بفرماید. انشاءالله بروید مشعر. یک ملیون حاجی آن‌همه ریگ را از مشعر جمع مکنند. سه جمره است. در هر جمرهای باید هفت تا ریگ به آن بخورد. سه هفت تا 21، سه بیست و یکی، 63 تا، و 7 تا هم اگر نخورد هفتاد تا. هفتاد ملیون ریگ در آنجا جمع مشود، باز هم سال دیگر ریگ است، باز هم ریگ است. آن حضرت فرمود همانطوری که شما مزایید، ریگ‌های تهامه هم مزایند. در هر حالت ناموس ازدواج یکی از حقایقی است که علم جدید آن را آشکار کرده و اسلام این خبر را در ظاهر و باطن قرآن در هزار و سیصد سال قبل داده است.

قرآن، نظام تشریع را به طوری منظّم کرده و پیوند بین خلق و خالق داده که اگر آن پیوند بگیرد، وجودهای بشری پر از گلستان مشود. خلق را با هم آشنا و مهربان کرده است، همه را برادر و برابر نموده و فرموده است که: (إِنَّمَا الْمُؤمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُم) [8] بر خلاف آن ناموسی که داروین انگلیسی مگوید «ناموس تنازع در بقاء، ناموس تعاضد در بقاء آورده است»، اسلام و قرآن، قوی را پشتیبان ضعیف کرده، غنی را یار فقیر نموده است [9] فرد قوی توانا را عضد و بازوی عاجز و ناتوان نموده است. به قدری نظام تشریع اسلام منضبط و روی قانون عدل است، که محیّر العقول مباشد. این، علمی است که مربوط به عالم دنیا است.

در این عالم، علمهای غریبه، علم‌های عجیب و غریب دیگری از ظاهر و باطن قرآن نمایان است. یک بحث، بحث علوم غریبه قرآن است. مگر قرآن در علوم غریبه هم سخنانی دارد؟ آری، والله در اکسیر سخن دارد، در تکسیر سخن دارد. این دو هم به نسبت سایر علوم غریبه خیلی مهم هستند.

خُـذِ القَّرار و الطلقا و شَیئاً یَشْبَه البَـرقا

فإن مزَّجَتَه سَحْقا مَلَكْتَ الغَرْبَ و الشـرقاً

از شجره زيتونه لا شرقيه و لا غربيه، دُهن حكمت را بگير و در القارعة ماالقارعة، انبيق را بر او سوار كن. از آن دُهن در اين قرع و انبيق، تقطير و يا تصعيد كن. آيا مى‌پنداريد اين مصداقِ را از خودم مىگويم؟ غلط مىكنم. اين را از بزرگانى مىگويم كه كلام آن‌ها بزرگ سند است، بزرگ حجّت است. گفتار اميرالمؤمنين7 درباره اكسير فراوان است و در روايات نوشتهاند. يكى از آن‌ها را اشاره مىكنم.

«القَلعُ فِضَّةٌ مَبروصَةٌ فَعالِجُوها»، قلع فضّه ايست كه به مرض پيسى و برص مبتلا شده است. قلع را معالجه‌اش كنيد، يعنى برصش را بگير، نقره خوبى مى‌شود. اين كلام را به اميرالمؤمنين7 يا به امام صادق7 نسبت مىدهند و به راستى همينطور است. قلع سرير دارد، سواد دارد، سرعت ذوب دارد. اين سه چيز را از او بگيرى نقره است. از اين رديف خيلى است. در اين باب آن قدر روايات داريم.

ابوالشيمى جابربن حيّان، محمد زكرياى رازى، عزّالدّين جلدكى و غيرهم در باب اكسير و به اصطلاح شيمى امروز، حرف‌ها گفتهاند، و مفاتيحى به دست دادهاند كه تمامش از ائمه ماست، يا از اميرالمؤمنين7 است يا از امام صادق7. خود جابر مكرّر مىگويد: «سَمِعتُ سيّدى الصّادق»، «قال سيّدى الصّادق»، «قال سيّدى جعفربن محمّد الصّادق». ائمّه: علمشان را از كجا آوردهاند؟ علم ائمه از قرآن است. اين بزرگواران از پيغمبر9 گرفتهاند و پيغمبر9 هم از قرآن گرفته است. فضلا! مطلب را گم نكنيد. استاد پيغمبر، قرآن است. معلّم پيغمبر، قرآن است. بلكه مفاتيح و كليدهاى رمز را به دست پيغمبر9 دادهاند و با هر كليدى كه مىچرخاند، يک درِ علم از قرآن را از راه تكسر باز مىكند.

اينجاست كه علم حروف خيلى مهمّ مى‌شود. من طلبهها را به تحصيل اين علم دعوت نمىكنم، از كار شرعيشان مىافتند. ولى اگر يک وقتى هم خواستيد تفريح كنيد، مقدّمات علوم تفريحى را به دست بياوريد. در فنّ علم حروف تفريح كنيد. خود نوشتن حروف نورانيّت مىآورد. اگر بتوانيد جفر جامع قمرى علىّبن ابيطالب7 را بنويسيد، نورانيّت عجيبى در دلتان مىآورد. من در حدود 21 صفحهاش را نوشتم، اسباب مساعدت نكرد. ولى خوشحالم، و به همان و بيست و يک صفحه‌اى كه نوشتم، كربلايى شدم. خلاصه نوشتن حروف، نورانيّت مىآورد. آموختن پاره‌اى از قواعد حروف، عيب و ضرر ندارد، زيرا كه ائمّه: در اين علم حرف‌ها دارند. جفر شمسى و قمرى على‌بن ابيطالب7

معروف است. جامعه علی‌بن ابیطالب7 و امام صادق7 معروف است. در این باب حرف‌ها هم زده‌اند، مخصوصاً از امیرالمؤمنین7 قواعدی نقل شده است. اگر «اصول کافی» را نگاه کنید، در بحث اشتقاق اسماء الله، اشتقاق الله و الصّمد و سایر اسماء. ائمّه: در آن اشتقاقات روی قواعد حروفی سخنانی گفته‌اند. علم بسیار شریفی است. اگر یک وقتی هم لایق و شایسته شدید، خوشا به احوالتان! علی7 و امام زمان7 یک سر سوزن، رمزی از قواعد استخراج را به شما حالی می‌کنند. راه دیگر هم ندارد. من این‌ها را برای این گفتم که ده دوازده‌تا را شناختم که اهل این کارهایند. الآن من قول شرف به شما می‌دهم که هیچ کدام از کسانی که حرفش را می‌زده‌اند، دارای قانون استخراج و استنباط نیستند. دروغ می‌گویند، یا نمی‌فهمند و دروغ می‌گویند، یا مردمان خوش باوری هستند. چهارتا بسط و تعدیل به حرف می‌دهد یک چیز به دست می‌آید و خیال می‌کند چیزی دستش آمده است. کلاّش و عیاش و حقّه‌بازند، مواظب باشید! یک دسته خرسوارها توی این دسته‌ها هستند، زود هم خر سفید مصری را گیر می‌آورند و سوار می‌شوند. مبادا خرِ سواری آن‌ها بشوید. آن‌ها هیچ ندارند. جز اینکه از ساحت ولایت به کسی افاضه شود، راه دیگری ندارد. خلاصه کلام، قرآن، علوم غریبه‌ای دارد. در علم اکسیر حرف‌ها زده است. اصول شیمی امروزه دنیا مأخوذ است از شیمی‌ای که از ائمه بروز کرده است. ظاهر و باطن قرآن در تکسیر حرف‌ها دارد. این مطالب را در روایات گفته‌اند. آقایان اهل علم! دست از روایات برندارید. قانون استخراج را در روایات گفته‌اند. این آخوند عرب، شیخ احسایی به‌هیچ نبوده است. در اخبار غور کرده، دو کلمه به گوشش خورده، نهایت پرت و پلا شده است. در اخبار، علوم غریبه هست، قوّت اراده، مفتاح منیتیزم و هیپنوتیزم و اسپورتیزم است. مفتاح اوّلیّه این سه علم، تقویت اراده است. راه تقویت اراده را گفته‌اند. یک پرده را هم بدریم و امروز برویم. بالاتر از همه این‌ها، مفتاح تجرید را به دست داده‌اند. بخواهی خودت را از بدن بِکَنی، بخواهی بدن را این‌جا بگذاری، و در نشئه روح با ارواح معاشر و مجالس شوی، کلید این مطلب را در همین آیات و روایات داده‌اند، امّا انگشت رویش گذاشته‌اند، مهر ولایت رویش خورده است. این هم اخت النّبوة است. این هم ناموس عصمت و ولایت است. خوشا حال آن‌که انگشت را برایش بردارند. تا انگشت را بردارند از روایات می‌فهمد و دهنم بسته است و الاّ می‌گفتم چه کسانی از همین راه آیات و روایات چی شدند؟ چه طوری شدند؟ در روایات مفتاح تجرید، ولادت دوّم است: «لَن یَلِجَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ مَن لَم یُولَد مَرَّتَینِ» آدم نمی‌شوی مگر وقتی‌که دو مرتبه زاییده بشوی. یک مرتبه از شکم مادر، و یک مرتبه از شکم بدن خودت بپری بیرون. هر وقت بپری بیرون، ولادت دوّمت شده است. آنوقت آدم شده‌ای، آنوقت خودت را می‌بینی، آنوقت

خودت را مشناسی، آنوقت با برزخی‌ها معاشرت خواهی نمود. کلید این امر در همین روایات است.

به حقّ خود پیغمبر9 روایات، باطن قرآن است. یادتان باشد همه چیز در قرآن است، امّا نه در ظاهر قرآن، و ظاهر قرآن برای آن که ما را به تمام مدارج برساند، کافی نیست. این حرف، حرف عمر است که گفت «حَسْبُنَا كِتَابُ الله» [10] و هزار جا هم این نافهم سکندری خورد.

خیر، تنها ظاهر کتاب الله در نیل به مدارج حقایق کفایت نمکند. کتاب، مختصراست، باطنش مفصلّش است. کتاب مگوید (أَقيمُوا الصَّلاة) نماز بخوان، ظاهرش مگوید (آتُوا الزَّكاة) زکات بده، امّا زکات چیست؟ نماز چند رکعت است؟ شرایطش، موانعش، قواطعش، مقدمّاتش، مقارناتش، مؤخّراتش، شکّیاتش، ظنّیاتش و امثال ذلک چیست؟ نماز چهار هزار مسأله دارد. اینها همه در باطن قرآن است که روایات باشد. ما اگر بخواهیم نماز صبح بخوانیم و استنباط هفده رکعت کنیم، باید هم به آیات و هم به روایات مراجعه کنیم. معارفش هم همینطور است، اخبار مغیباتش هم همینطور است، مواعظ، انذارات و ابشاراتش نیز همینطور است. اینجا یک پیچی است که صلاح نیست آن پیچ را باز کنم. خلاصه یک اشاره به دو مطلب مکنیم.

ظاهر قرآن منطوی در باطن آن است، چنان‌که ظهور خدا به عین بطونش است، و بطون خدا در عین ظهورش است. ظاهر است در عین بطون، و باطن است در عین ظهور. خداوند نزدیک است در عین دوریش، و دور است در عین نزدیکی‌اش. اعلای از همه است در عین دنوّش، ادنی و نزدیک‌تر از همه است در عین علوّش. جلوه خدا و تجلّی خدا هم این‌چنین است. قرآن، تجلّی خداست: «لَقَدْ تَجَلَّى اللهُ لِعِبَادِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنْ لَا يُبْصِرُون» [11] ظاهرش در باطنش است و باطنش در ظاهرش. در عین قبض، بسط دارد، و در عین بسط، قبض دارد. در اینجا یک سرّی است که از تیغ تیزتر و از مو باریک‌تر است. از اینجا بفهمید. در عین این‌که روایات مقیّد مطلقات قرآن است، مخصّص عمومات قرآن است، قرائن مجاز قرآن است، امّا باز هم باید با قرآن وفق دهد، لذا اگر مخالف شد به دیوارش بزن. حدیث را به قرآن عرضه بدار: «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَذَرُوه» [12] آیا هیچ رمز را فهمیدی یا نه؟ اگر فهمیدی خوشا به احوالت. ظهور و بطون قرآن یکی است، بسط در عین قبض است و قبض در عین بسط. قرآن مقام کلّ فی الکلّ دارد. دیگر امروز بس است. اینها علوم قرآن است.

امّا راجع به نشئه آخرت. گفتم سه تا نشئه داریم. قرآن از هر سه بحث کرده است. یک دریا مطلب ریخته است. یک نشئه، نشئه آخرت است. در مورد نشئه آخرت، گیجید و خوابید. نشئه عظیمی است. قرآن از برازخ گفته است: (وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُون) [13] قرآن از قیامت، از حشر و نشر سخن گفته است. در بعثِ از خاک سخن گفته است. قرآن از قبر سخن گفته است. قرآن از موجودات برزخی، خیال منفصل به قول عرفا، مُثُل معلّقه به قول شیخ اشراق و عالم برزخ به قول آیات و روایات سخن گفته است. از موجودات این عالم، از ملائکهاش، از فرشتههای ثوابش، از فرشتههای عقابش، از تجسم اعمال ما در برزخ سخن گفته است. این موضوع، یک وادی عجیب و مسأله مهمّی است و اگر زنده ماندم و خدا توفیق داد یک ماه رمضان یک دوره معاد هم مىگویم. اسلام حرف‌های بکر عجیب و بدع تازهای در این باب دارد. حکمای یونان از اشراق و مشّاء بویش را نبردهاند، استشمام نکردهاند. بعضىها در آن مجلس بودند و شنیدند چی گفتم. از افلاطون‌شان تا صدرالمتألّهین‌شان نفهمیدهاند. هیچجای دنیا هم خراب نمىشود. افلاطون نفهمیده است. افلاطون که پیغمبر و امام نیست. این‌ها یک بشر قابل خطایی هستند. کسی نیست که از خطا مصون باشد جز انبیاء و اوصیائشان و کسانیکه متحمّل علوم آن‌هایند. حالا هم به شما مىگویم که آن‌ها در معاد هم نفهمیدهاند. قرآن یک ثلثش راجع به عالم آخرت است. عالم آخرتی هم که قرآن مىگوید، به متفاهم عُرف قرآن حرف مىزند. قرآن احجیّه نیاورده است، لغز نیاورده است، معمّا نمىگوید. قرآن که نمىخواهد منتر و جنتر هندی بگوید. قرآن که نمی‌خواهد بگوید: «مالکم تکأکأتم علّی کتکأ کؤکم علی ذی جنّته افرنقعوا عنّی». قرآن مثل آدم حرف مىزند. حرفش برای این است که مردم بفهمند، لذا مىگوید (أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها) [14] چرا قفل به دل زدهاید؟ در قرآن تدبّر کنید، در قرآن فکر کنید. قرآن می‌فرماید: (أَ فَلا تَتَفَكَّرُون)، (أَ فَلا تَعْقِلُون)، (أَ فَلا تَتَذَكَّرُون). همواره امر به تفکر است، امر به تفکر، تعقل و تذکّر و تفهّم است. اگر قرآن همهاش رمز باشد که امر به تدبّر غلط است. قرآن مثل بچّههای آدم با ما حرف زده است. ظواهرش را خوب مىفهمیم. از قانون وادب و ادبیّت بشر قرآن خارج نشده است.

قرآن به لسان مردم سخن می‌گوید. مىگوید: مىمیری، زیر خاکت مىکنند، این بدنت مىپوسد، دومرتبه همین پوسیده زنده مىشود: (وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَميمٌ @ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها اوّل مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَليم) [15] قرآن مىگوید طرف برای ما مَثَل زده است، خلقت خودش را فرموش کرده و بر ما اعتراض مىکند و مىگوید این استخوان‌ها را در موقعی که نرم شده و خاک شده، چه کسی زنده مىکند ؟ بگو ای محمّد: (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها اوّل مَرَّةٍ) همین

استخوان‌ها را زنده می‌کند. فضلا! خوب توجّه کنید. این معاد قرآن است نه معاد ملاّصدرا. اثبات معادی که ملاّصدرا گفته است، هر پیرزن منتواند درست کند. بگو ای پیغمبر! همین استخوان را که مىبرند مسگرآباد چالش مىكنند، خاک در او تصرّف مىكند و او را خاكش مىكند، همین استخوان را خدا زنده مىكند. آن خدایی که این استخوان را در موقعی که هیچ مادّه سابقه نداشت و معدوم صرف بود، بدون هیچ مایهای این استخوان را درست کرد. آن کسی که استخوان را درست کرده، حالا با مایه بهتر منتواند درست کند. آن زمانی که هیچ مایه‌ای نداشتی تو را درست کرد، حالا که مایهاش را داری، نمىتواند احوال و اطوارش را عوض کند؟ چرا می‌تواند: (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها اوّل مَرَّةٍ) سخن بر سر برگشتنِ این بدن است، همین بدنی که دست بهش مىزنند، نه آن معنای خیالی ملاّصدرا، نه مهملات شیخ عرب دیوانه احسایی که به بدن هور قلیایی قائل است. بدن هور قلیایی کدام است؟ «انَّ فِی الجَسدِ جَسَدینِ و فِی الجِسمِ جسمَینِ» این مزخرفات چیست؟! این حرف‌ها اشبه است به حرف‌های بنگ‌کش‌ها و چرسی‌ها. خدا همین بدن را روز قیامت برمىگرداند: (مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فيها نُعيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى) [16] از همین خاک آفریده شدهاید، در همین خاک فرو مىروید، و از همین خاک بیرون مىآیید. همین بدن است، همین کثیف عنصری است، نهایتاً دوتا فرق دارد. این بدن درعالم آخرت با این بدن در عالم دنیا دوتا فرق دارد.

فرق اوّل آن است که این بدن ما الآن فهم ندارد. این بدن الآن شعور ندارد. شعور مال من است، فهم مال من است. لمس این بدن، به من است. فهم هم ندارد. این بدن جز احساسات پنجگانه از بوییدن و چشیدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن ندارد. مادامی که من هستم این احساسات برای او هست، من که رفتم این‌ها یعنی حاسّه شامّه، حاسّه باصره، حاسّه سامعه، حاسّه لامسه، حاسّه ذائقة هم مىرود، امّا بدن آخرتی شعور دارد. اصلاً خود بدن شعور دارد: (إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ) [17] دیوار آخرت شعور دارد، درِ آخرتی شعور دارد، زمین در آخرت شعور دارد، آسمان در آخرت شعور دارد، همه چیزِ آخرت شعور دارد. اینجا، در و دیوار ما فعلاً صورتاً نمىفهمند، امّا در و دیوار آخرت خوب مىفهمند، و مثل یک ملاّ و پروفسوری فهم دارند. لذا به زمین مىگویند بگو، مىگوید: ای گردن کلفت! تو نبودی فلان شب لحافت را انداختی روی من زنا کردی؟ فلان فلان شده! حیا نمىكنی؟ من خودم دیدم. شروع مىكند به صحبت کردن، چنان زمین و در و دیوار بلبل زبانی می‌کند که آدم مبهوت مىشود. چرا این‌جوری است؟ حالا وقت ندارم بگویم. این یک فرق. (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُون) [18] امروز مُهر به دهن مىزنیم و مىگوییم: ای دهن دریده که در دنیا پشت سر هر کسی هر حرفی را خواستی

زدی، و هر افترایی را که خواستی بستی، امروز دهن بیچاکت را مدوزیم، مهر مکنیم، آنوقت مگوییم دست و پایت حرف بزنند. دست تو بگو، پس دست شروع مکند به گفتن. مگوید: ای حاجی ریشو! با من دست دراز کردی به فلان زن نامحرم توی دکّان زرگری. مگوید: حاجی پشمی! تو نبودی که دست آن زن را به عنوان النگو گرفتی؟ دهن مسیو را مببندند. به پایش مگویند: حرف بزن. پا مگوید: مسیو! مستر! تو بگو آیا با من نرفتی در فلان جا؟ مگر تو از اتومبیل پیاده نشدی وارد فلان کاباره شدی؟ در آخرت، دست شعور دارد، پا شعور دارد، شکم شعور دارد، لذا سوزش آتش را میابد: (إِنَّ الَّذينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ في بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعيراً) [19] بدن آنجا شعور دارد، سوزندگی مال یتیم و ربا را مببیند، سوزندگی شرب خمر را درک مکند. این یک فرق.

فرق دوم خیلی لطیف است. من بخل مکردم بگویم، امّا این جمعیّت را که مببینم، مببینم جای بخل نیست. فرق دوّم این است. در این نشئه، بدن متبوع و نفس ما تابع است. این هم یک نکته ایست، در این نشئه، بدن متبوع و نفس تابع است. نفس، فانی در بدن است، البته نه همه نفوس. نفوس مجردّه را که منقطع شدهاند، کنار بگذار. نفس همین جمعیّتی که الآن نشستهایم، فانی در بدن است. الآن نفس ما غرق در بدن است. الآن نفس ما توی بدن رفته است. نفس ما توی دست دارد کار مکند. بدن در جلو، و نفس به دنبال مآید. نفس توی زبان حرف مزند. نفس در ریه و حنجره کار مکند، صدا بیرون مآید، نَفَس بیرون مآید. نفس تو چشم کار مکند شما را مببینم. پس نفس فانی در بدن شده، نفس تابع بدن شده، نفس پیرو بدن شده، بدن شده آقا و ارباب، و نفس دارد نوکری بدن را مکند. الآن نفس تقریبا در ظلّ بدن افتاده است، گویا بدن متبوع است و نفس تابع است، مگر نفوس مجرّده که خودشان را از این منجلاب بیرون کشیدهاند و روی پای خودشان ایستادهاند. آن کسی که روی پای خودش ایستاده، نفسش تابع بدن نیست. امّا مابقی، همه تابعیم. الآن همهتان بدون استثنا هر که به من نگاه مکند، هرکه متوجّه به حرف من است، او نفسش فانی در بدن شده است و نفسش تابع شده، و بدنش متبوع. بدن جلو افتاده، نفس توی بدن دارد کار مکند. امّا در عالم آخرت امر به عکس است. بدن همین بدن است، امّا بدن تابع نفس است. بدن توی نفس کار مکند، بدن در ظلّ نفس حرکت مکند. نفس متبوع است و بدن دنبال او. چه طور الآن نفس در فرو رفتگیش توی بدن، استخدام می‌شود؟ عکسش مال آخرت است. آنجا بدن مستغرق در نفس است. این نکته عجیبی است که مال روایاتتان هست و الاّ احدی، از افلاطون تا به حکیم پوسیدههای دوره ما، این مقلّدینی که آمدهاند، نفهمیدهاند. در آن مجلس گفتم. یک عدّه استوانهاند و قابل حرف زدن هستند، مثل ارسطو

افلاطون، فارابی، ابوعلی سینا، ملاّصدرا. امّا امثال حاج ملاّهادی و شیخ نوری و سیدابوالحسن جلوه و میرزا هاشم اشکوری، ملاّعلی نوری و امام جمعه خراسان ما و مرحوم آقا بزرگ این‌ها مقلّدند. این‌ها مسأله می‌گویند، مجتهد آن‌ها هستند. به جان خودم اگر این مجتهدین استشمام این رائحهای که گفتم کرده باشند. همین دوتا نکتهای که به شما عرض کردم، در روایات ما بیان شده است. آنوقت از این دو نکته چیزها برایتان روشن مشود.

اگر بدن مستغرق در نفس شد، به عکس دنیا:

هردم به جانبی کشدم نفس مضطرب

و القلب لا یزال محبّا لما یزول

الآن نفس توی زبان کار مکند، نفس توی بدن کار مکند، توی چشم کار مکند. همینطور فرو رفته، چاره ندارد. اگر اینطور نباشد دنیا را نمتواند اداره کند. اما آخرت به عکس است. امّا در آخرت، بدن مستغرق در نفس است، لذا پرواز مکند. از این سر دنیا تا آن سر دنیا در لمحهای می‌رود و هرچه را اراده مکند، حاضر مشود، رزقنا الله و جمیع المشتغلین والمحصّلین بحقّ محمّد و آل محمّد:.

چشمش مافتد به آن کبوتری که در هوای بهشت پرواز مکند. از تیهوهای فرد اعلا، از درّاج‌های فرد درجه یک که خدا بین نجف و کربلا قسمتتان کند که جایش آنجا است. دُرّاج‌های بهشتی را مبیند یک مرتبه اراده مکند که بخورد. چون بهشت جای خوردن و جماع کردن و خوابیدن است: (أُكُلُها دائِم). [20] بهشت یک تنبلخانهایست. آی برای مازندرانی‌ها با آن مزاج مرطوبشان خوب است. خدایا به گل روی علبن ابیطالب همه این جمع را اهل بهشت بفرما. الهی به طاق ابروی امیرالمؤمنین7 امروز رقم و فرمان بهشت همه ما را از مرد و زن و امام و مأموم و گوینده و مستمع صادر بفرما.

بنده به مرتضی علی7 قسم اگر به غیر بهشت جای دیگر بروم. اگر تکّه تکّهام بکنند جای دیگر نمروم. هر کس مخواهد منبر را بشنود بیاید بهشت. آن‌جا مجّاناً منبر مروم. بهشت اصلاً جای خواب نیست، چون خستگی نمآورد. بدن مستغرق در نفس شده، احکام نفس سرتاسر توی بدن آمده است. دیگر بس است.

همین بدن در عالم برزخ مآید. همین بدن است که در قیامت مآید، برزخ را اشتباه گفتم. همین بدن است که در قیامت مآید. از این بدن سؤال مشود و به همین بدن پاداش مدهند. همین بدن را عقاب

و عذاب مىكنند، نه غير اين بدن را. قانون عقل هم همين را مىگويد. اگر كيفم كشيد، فردا اشاره مىكنم كه عقل چطور اين مطلب را مىگويد.، بايد اين بدن عذاب شود. اين بدن بايد لذّت ببرد. خاصّه اين بدنى كه مستغرق در نفس شده، است.

قرآن به ظاهر و باطنش از عوالم آخرت حرف‌ها گفته است. از قبر گفته، از عذاب قبر گفته، از ثواب قبر گفته، از برزخ، از عذاب‌هاى برزخى، ثواب‌هاى برزخى، قيامت، مواقف قيامت، موقف حساب، موقف ميزان، موقف تطاير كتب، موقف عرض اعمال گفته است. پنجاه موقف است و هر موقفى هزارسال طول زمان دارد. از موجودات بهشتى، حورش، قصورش، غلمانش، كنيزانش، ولدانش، اشجارش، آن‌هارش، طيورش، خوراكى‌هاى آنجا سخن گفته است. مطالب علمى زيادى در ظاهر و باطن قرآن، در اطراف اين حرف‌ها گفته شده است. همانطور راجع به جهنّم، دركاتش، انواع عقوباتش، اصناف موجوداتش. آدم، ديوانه مىشود بخواهد فهرست بدهد. تو بگو اين‌ها بافتنى است، امّا پدر جدّ بشر هم نمىتواند اين‌ها را ببافد. اين‌ها بافتنى نيست، يافتنى است. حقايق علميّه‌اى است كه اين علم حجازى از روى آن پرده برداشته است. به خدا فحول بشر، دانشمندان بشر از احصاء ابواب اين علوم عاجزند تا چه برسد بخواهند مِثْلش را بياورند:

(قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) [21]

خسته شدم. خدايا! به حقّ قرآن عظيم ما را از اين قرآن، از ظاهر و باطنش جدا مفرما. ما را به معارف قرآن آشنا بفرما.

حق از آن، حبل خوانده قرآن را به در آيى ز چاه نفس و هوا تو بدان دست و پاى خود بستى

كه بگيرى بسان حبل آن را كنـــى آهـنـگ عـالـم بـالا و نـدريـن تنگنـاى بنشستى

ديشب على7 را خاک كردند. امروز صبح يک قضيّه تازهاى رخ داد و اسباب تعجّب خلق شد. در شام، در بصره، و در بسيارى نقاط، امروز صبح هر سنگى را برداشتند ديدند زير آن سنگ خون تازه مىجوشد. [22] سبحان الله! خون، زير سنگ چه كار مىكند؟ مخصوصاً در شام و فلسطين، در بيت‌المقدس، در مراكز انبيا و مدفن انبيا، هر سنگ را كه برداشتند ديدند قطره قطره خون مىجوشد. متحيّر مانده بودند تا بعدها فهميدند على7 شهيد شده است. بله اين‌ها گريههاى زمين است، اين‌ها اشک خونين زمين است كه در قتل على7 ريخته شده است.

سرتاسر همه دشت خاوران سنگى نيست

کــز خــون دل و دیـده بر او رنگــی نیست

دل زمین در فراق علی7 خونین است و قطرههای اشک خونین جاری مکند. آری هر که پیوند با علی7 دارد اینطور دلش خونآلود است. دیروز شما چقدر گریه کردید؟ دیشب و پریشب هرجا و هر مجلسی که مروید فریاد وا علیّاه واعلیّاهتان بلند است. اشک مریزید، ناله مکنید. زمین هم خون گریه مکند، آسمان خون مریزد. خدا به داد دل دختران علی7 برسد. یا ربّ! بچّههای علی7 چه مکنند؟ همه اینها دیشب سر به گریبان، در عزای پدر، نالان و سوزان. یک پروازی هم به کربلا کنید. از نجف یک قدم کربلا بروید. آنجا خدا را بخوانید. صبح روز یازدهم هم هر سنگی را که برداشتند دیدند خون تازه از آن جاری است. دیشب بچّههای امیرالمؤمنین7 میان خانه جمع شدهاند، سی و شش خواهر و برادر. یکی نوحه مخواند، یکی گریه مکند. گاهی بعضی از دوستان به سرسلامتی مآیند. ولی قربان غربتت حسین! من نمخواهم کربلا برویم و چشمها خشک باشد. حالا که رفتید کربلا، بسم الله زاری کنید. دل بشکند. چشم اشک بریزد، شب یازدهم این بچّههای حسین7 میان خیمه نیم سوخته، نه شمعی، نه چراغی، فریادشان به ناله: وا محمّداه! وا علیّاه! وا جعفراه!

[1] . سوره اعراف، آیه 52.

[2] . و لما اجتاز بكربلاء في وقعة صفين بكى و قال هذا و الله مناخ ركابهم و موضع قتلهم و أشار إلى ولده الحسين و أصحابه و أخبر بعمارة بغداد. و ملك بني عباس و أحوالهم. و أخذ المغول الملك منهم. (نهج الحق، ص243)

[3] . (وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَيْناكُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنينَ). (سوره حجر، آیه 22)

[4] . یکی دیگر از جنبههای آبستن کننده بودن بادها علاوه بر نباتات و درختان، ممکن است در مورد ابرها و بارانزایی آن باشد. بادها با جابجایی مقدار بسیار زیادی هوا و عبور آن از کنار ابرها آنها را از نظر الکتریکی باردار کرده و با ایجاد الکتریسیته ساکن در آنها ابرها را آبستن باران مکنند. در آیه شریفه (حجر، 22) نیز بلافاصله بعد از اشاره به لاقح بودن بادها، نزول باران از آسمان ذکر شده است.

[5] . سوره ذاریات، آیه 49.

[6] . سوره توحید، آیه 4.

[7] . عَنِ الصَّادِقِ7 قَالَ: وَ اللهِ لَقَدْ أُعْطِينَا عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ؟ فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ، وَيْحَكُمْ وَسِّعُوا صُدُورَكُمْ وَ لْتُبْصِرْ أَعْيُنُكُمْ وَ لْتَعِ قُلُوبُكُمْ، فَنَحْنُ حُجَّةُ اللهِ تَعَالَى فِي خَلْقِهِ، وَ لَنْ يَسَعَ ذَلِكَ إِلَّا صَدْرُ كُلِّ مُؤمِنٍ قَوِيٍّ قُوَّتُهُ كَقُوَّةِ جِبَالِ تِهَامَةَ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ، وَ اللهِ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُحْصِيَ لَكُمْ كُلَّ حَصَاةٍ عَلَيْهَا لَأَخْبَرْتُكُمْ وَ مَا مِنْ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ إِلَّا وَ الْحَصَى تَلِدُ إِيلَاداً كَمَا يَلِدُ هَذَا الْخَلْقُ. (بحارالأنوار، ج26، ص27)

[8] . سوره حجرات، آيه 10.

[9] . وَ لْيَعُدِ الْغَنِيُّ عَلَى الْفَقِيرِ وَ الْقَوِيُّ عَلَى الضَّعِيفِ. (وسائلالشيعه، ج10، ص444)

[10] . عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ النَّبِيَّ9 الْوَفَاةُ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُبْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ9: هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَداً. فَقَالَ: لَا تَأْتُوهُ بِشَيْءٍ فَإِنَّهُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ اخْتَصَمُوا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرِّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ؟ فَلَمَّا كَثُرَ اللَّغَطُ وَ الِاخْتِلَافُ. قَالَ رَسُولُ اللهِ9: قُومُوا عَنِّي. قَالَ عُبَيْدُاللهِ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ عُتْبَةَ وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَحِمَهُاللهُ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللهِ9 وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَنَا ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنِ اخْتِلَافِهِمْ وَ لَغَطِهِمْ. (بحارالأنوار، ج22، ص474)

[11] . مفتاح الفلاح، ص372.

[12] . الف) عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ وَ أَبُو عَبْدِاللهِ7 لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ9. (وسائلالشيعة، ج27، ص123 به نقل از تفسير عيّاشى)

ب) عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ9: إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَدَعُوهُ. (الكافي، ج1، ص69)

ج) عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِاللهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَذَرُوه. (بحارالأنوار، ج2، ص235)

[13] . سوره مؤمنون، آيه 100.

[14] . سوره محمّد، آيه 24.

[15] . سوره عبس، آيه 78-79.

[16] . سوره طه، آيه 55.

[17] . سوره عنکبوت، آیه 64.

[18] . سوره عنکبوت، آیه 65.

[19] . سوره نسا، آیه 10.

[20] . سوره رعد، آیه 35.

[21] . سوره اسرا، آیه 88.

[22] . عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ7: لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيٌّ7 لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا يُوشَعُ بْنُ نُونٍ7 وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي رُفِعَ فِيهَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ7 وَ كَذَلِكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ7. (بحارالأنوار، ج14، ص336 به نقل از قصص الأنبیاء)